Буряад-Монголын Ардын Засгийн Газарай
Газетэ
Gazar byriin proliiaarnund
negedegtei!
Buriaad - Mongaliin
№ 50 (430)
год издания VII.
Пятница 3 Октября 1930г.

Ардын Засгийн Газарай Мэдээ

Ардын Засгийн Газарай Тамгын Газарлагаа Ардын Хурлаарлуулгаа Ардын Хурлаарлуулгаа Ардын Хурлаарлуулгаа

Ардын Засгийн Газарай Мэдээ

Ардын Засгийн Газарай Тамгын Газарлагаа Ардын Хурлаарлуулгаа Ардын Хурлаарлуулгаа Ардын Хурлаарлуулгаа

ظرف مچاله از پشت‌صحنه رقابت دو دلقک بازمانده و دعوای لباس‌ها مرکز شهر را به هم ریخت

«ستارهٔ بندر» ۱۲ مهرماه ۱۳۵۰ – ۱۶ صفحه – ۲ ریال

بندر صدف – سه‌شنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۰: ظرف مچاله‌ای که قرار بود در جشن هفتادمین سالگرد تأسیس شهرداری بندر صدف به دلقک برنده اهدا شود، روز دوشنبه ۸ مهرماه در میدان ساعت بندر صدف به دو دلقک بازمانده از دوران قدیم رسید و ساعت ۹ صبح به دو دلقک برنده رسید. این ظرف مچاله، که در اصل جایزه‌ای برای خنده و شادی بود، حالا نماد تنش میان دو دلقک پیر شهر شده است. ماجرا از آنجا آغاز شد که شهرداری بندر صدف اعلام کرد برای جشن هفتادمین سالگرد تأسیس شهرداری، یک مسابقه دلقک‌بازی برگزار می‌شود و برنده جایزه‌ای نمادین دریافت می‌کند. دو دلقک قدیمی شهر، یعنی «آقا مچاله» و «خانم کلاه‌قرمزی»، سال‌ها در میدان ساعت کنار هم کار کرده بودند و مردم هر دو را دوست داشتند. اما وقتی نام برنده اعلام شد، هر دو ادعا کردند که ظرف مچاله به آنها تعلق دارد و هر کدام می‌گفت دیگری باید کنار بکشد و جایزه را به او بدهد.

آقا مچاله، که نام واقعی‌اش رحیم تاجبخش است و ۶۲ سال دارد، ۴۰ سال است که با یک کلاه نمدی و دماغ قرمز کار می‌کند. او می‌گوید ظرف مچاله را خودش ساخته و سال‌ها در جشن‌های محله برنده شده است. خانم کلاه‌قرمزی، که نام واقعی‌اش مهین دلاور است و ۵۸ سال دارد، می‌گوید ظرف را پدرش به او داده و او سال‌ها با آن تمرین کرده است. هر دو نفر عکس، فیلم و شاهد دارند. مشکل وقتی بزرگ شد که هر دو نفر ظرف را در یک روز، یعنی ۸ مهرماه، به میدان ساعت آوردند و هر کدام گفت «من برنده‌ام و باید بگیرم». جمعیت حدود ۳۰۰ نفر شد و برخی از مردم هم شروع کردند به قضاوت و شرط بستن.

شهردار بندر صدف، آقای منوچهر دادگر، تصمیم گرفت جایزه را دو نیم کند و هر دو دلقک را به میدان ساعت دعوت کرد تا جلو مردم توضیح بدهد چرا ظرف مچاله برنده نمی‌شود. جلسه ساعت ۱۰ صبح در دفتر شهرداری برگزار شد و فیلمبردار محلی هم آن را ضبط کرد. دادگر گفت: «ظرف مچاله نماد شادی است، نه نماد دشمنی. اگر دو دلقک نتوانند کنار هم بخندند، ما جایزه را به کودکان می‌دهیم و هر دو دلقک را از جشن حذف می‌کنیم.» این جمله باعث شد هر دو دلقک سکوت کنند و به زمین نگاه کنند. بعد از ۲۰ دقیقه گفت‌وگو، آقا مچاله پیشنهاد کرد ظرف را نصف کند و هر کدام نیمی از آن را نگه دارد و خانم کلاه‌قرمزی قبول کرد به شرط آنکه نام جشن «جشن آشتی دو دلقک» باشد. شهردار قبول کرد و قرار شد این جشن روز ۱۵ مهرماه برگزار شود.

اما ماجرا به همین‌جا تمام نشد. روز سه‌شنبه ۹ مهرماه، یک گروه از کودکان محله میدان ساعت با پلاکارد جلو شهرداری تجمع کردند و شعار می‌دادند «ما ظرف مچاله می‌خواهیم، نه آشتی!». این کودکان که بیشتر آنها ۸ تا ۱۲ سال دارند، گفتند که برای آنها ظرف مچاله نماد شجاعت است و اگر دلقک‌ها آشتی کنند، دیگر کسی جرأت نمی‌کند حرف بزند. یکی از مادران گفت: «دخترم شب‌ها خواب ظرف مچاله را می‌بیند و می‌ترسد که دیگر برنده نشود.» این تجمع ۴۰ دقیقه طول کشید و پلیس محلی هم حضور داشت اما درگیری نشد. شهردار دستور داد که جشن ۲ روز عقب بیفتد تا فرصت گفت‌وگو بیشتر شود.

در جشن ۱۵ مهرماه، هر دو دلقک روی سکو نشستند اما پشت به هم نشستند. آقا مچاله ظرف را روی زانو گذاشت و خانم کلاه‌قرمزی با قیچی نصف ظرف را برید و به آقا مچاله داد. سپس هر دو با هم ظرف را از وسط برداشتند و به مردم نشان دادند. صدای کف زدن جمعیت ۲ دقیقه طول کشید. بعد آقا مچاله گفت: «ظرف مچاله من حالا نصف شده، اما هنوز می‌تواند صدا بدهد.» خانم کلاه‌قرمزی گفت: «ظرف من هم همین‌طور.» سپس هر دو با هم یک قطعه کوچک از ظرف را تکان دادند و صدای خنده از جمعیت بلند شد. شهردار اعلام کرد که جایزه به صندوق کمک به کودکان بیمار بندر صدف واریز می‌شود و هر دو دلقک لوح تقدیر دریافت می‌کنند.

بعد از جشن، خبرنگار ما با چند کودک معترض صحبت کرد. یکی از آنها، دختری به نام نرگس ۱۰ ساله، گفت: «فکر می‌کردم بزرگ‌ها همه چیز را می‌دانند، اما دیدم که آنها هم مثل ما دعوا می‌کنند و بعد آشتی می‌کنند.» مادر نرگس گفت که دخترش شب‌ها کابوس دیده بود و فکر می‌کرد اگر ظرف مچاله برنده نشود، دوستی‌اش با دلقک‌ها تمام می‌شود. روان‌شناس کودک، خانم دکتر پروین صالحی‌نژاد، گفت این اتفاق برای کودکان فرصتی است تا یاد بگیرند اختلاف را چطور حل کنند و نباید آن را فاجعه دید. او پیشنهاد کرد والدین با کودکان درباره این ماجرا صحبت کنند و نگذارند ترس از دعوا بزرگسالان، کودکان را بترساند.

دفتر شهرداری بندر صدف اعلام کرد که از هفته آینده یک صندوق پیشنهاد برای انتخاب نام جشن نصب می‌شود و مردم می‌توانند نام پیشنهادی بنویسند. قرار است رأی‌گیری ۱۰ روز طول بکشد و نام برنده روز پایان جشن اعلام شود. آقای دادگر گفت: «ما می‌خواهیم این جشن به یادگار بماند و نشان بدهد که بندر صدف می‌تواند از دعوا درس بگیرد.» این طرح با استقبال شورای شهر روبه‌رو شد و قرار است بودجه آن از محل درآمد بلیت ورود تأمین شود. بلیت ورود ۲ هزار تومان است و کودکان زیر ۶ سال رایگان هستند.

مدیر مهمان: «سال‌ها با خنده‌ام زندگی کردم، حالا می‌خواهم با گریه‌ام دعوا کنم»

مدیر مهمان: «سال‌ها با خنده‌ام زندگی کردم، حالا می‌خواهم با گریه‌ام دعوا کنم»

بندر صدف – سه‌شنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۰: مدیر مهمان برنامهٔ «خندهٔ بندر» که سال‌ها مردم را با شوخی‌های تلخ و شیرین سرگرم کرده است، روز دوشنبه ۸ مهرماه در استودیو ۳ شبکهٔ دریا گریه کرد. این گریه نه برای یک فیلم بود و نه برای یک نقش. آقای منوچهر نیک‌پی، که بیش از ۲۰ سال است مجری برنامهٔ «خندهٔ بندر» است و میلیون‌ها بیننده او را می‌شناسند، وسط برنامه ایستاد و گفت: «من دیگر نمی‌توانم بخندم، چون هر خنده‌ام یک زخم را پوشانده است.» سالن استودیو سکوت کرد و دوربین‌ها ادامه دادند. این لحظه بیش از ۴۰ دقیقه پخش زنده از تلویزیون دریا پخش شد و بعد در شبکه‌های اجتماعی دست به دست شد.

منوچهر نیک‌پی سال ۱۳۲۹ در بندر صدف به دنیا آمد. پدرش ماهی‌فروش بود و مادرش در بازار پارچه کار می‌کرد. او در مصاحبه‌ای گفت: «من از بچگی یاد گرفتم که اگر مردم بخندند، کسی از درد من نمی‌پرسد.» برنامهٔ «خندهٔ بندر» از سال ۱۳۳۰ پخش می‌شود و در طول این سال‌ها بیش از ۱۲۰۰ قسمت ضبط کرده است. او در برنامه نقش پدر، همسایه، معلم و گاهی یک گربهٔ سخن‌گو را بازی می‌کرد. مردم او را دوست داشتند چون حرف‌هایی را می‌زد که خود مردم جرأت نداشتند بگویند، درباره گرانی، بی‌خانه‌ها، صف نان و دروغ‌های بزرگ.

دلیل گریه او به یک اتفاق برمی‌گردد که هفتهٔ گذشته رخ داد. یکی از همکاران قدیمی او، آقای بهروز صادقی، که سال‌ها در بخش تدوین کار می‌کرد، در بیمارستان بستری شد و پزشکان گفتند که او به سرطان ریه مبتلا است. صادقی ۱۸ سال است که برای برنامه فیلم‌های کوتاه می‌سازد و بسیاری از خنده‌های برنامه حاصل کار او است. منوچهر گفت: «من فکر کردم اگر من بخندم، او هم می‌خندد و حالش بهتر می‌شود. اما دیشب زنگ زد و گفت که دیگر نمی‌تواند راه برود. من فهمیدم که خنده من برای او کافی نبوده است.»

واکنش مردم به این گریه دو دسته شد. گروهی گفتند که این کار نمایشی است و مردم را دستکاری می‌کند. اما گروه دیگر گفتند که این اولین بار است که یک مجری بدون نقش و بدون فیلمنامه حرف می‌زند. در شبکه‌های اجتماعی هشتگ «#منوچهر_نیک‌پی» تا صبح سه‌شنبه ۴۲ هزار بار استفاده شد. برخی نوشتند که برنامه باید تعطیل شود تا او حال خود را بگیرد و برخی دیگر نوشتند که او حق دارد گریه کند چون سال‌ها دروغ نشنیده است.

مدیر برنامه، خانم فرشته کاویانی، گفت که برنامه تا پایان فصل پخش می‌شود اما قسمت‌های تازه ضبط نمی‌شود. او گفت: «ما به منوچهر قول دادیم که تا هر وقت خواست، جای او خالی نماند. اما او خواست که ما ادامه بدهیم، چون می‌ترسد اگر برنامه تعطیل شود، مردم فکر کنند او مرده است.» این جمله هم باعث گریه دیگر شد. شبکه دریا اعلام کرد که یک برنامهٔ یادبود ویژه برای صادقی در پایان فصل پخش خواهد شد و درآمد آن به صندوق درمان او واریز می‌شود.

واکنش مسئولان فرهنگی بندر صدف محتاطانه بود. شهردار، آقای مهندس کامران دلاور، در بیانیه‌ای گفت: «هنر مردمی باید حمایت شود و نباید فشار بیاورد که هنرمند گریه کند.» اما برخی از کارشناسان گفتند که این گریه می‌تواند الگویی برای برنامه‌های دیگر باشد که به جای خنده، درد واقعی مردم را نشان بدهند. دکتر سیمین رهنورد، استاد ارتباط جمعی در دانشگاه دریا، گفت: «این لحظه نشان داد که مردم دیگر دنبال دروغ نیستند و دنبال صداقت هستند.»

منوچهر نیک‌پی هنوز در بیمارستان است و قرار است یکشنبه ۱۴ مهرماه از او عکس برداری شود. دخترش، خانم نرگس نیک‌پی، به خبرنگاران گفت: «پدرم گریه کرد چون دلش پر بود. من هم گریه کردم چون فکر می‌کردم او دیگر نمی‌خندد. اما فهمیدم که او هنوز می‌خندد، فقط با درد هم می‌خندد.» این جمله در شبکه‌های اجتماعی به عنوان یکی از زیباترین جملات سال ثبت شد و هزاران نفر آن را برای منوچهر نیک‌پی فرستادند.

«ستارهٔ بندر» ۱۶ صفحه شد

«ستارهٔ بندر» ۱۶ صفحه شد

بندر صدف – سه‌شنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۰: «ستارهٔ بندر» از شماره ۴۱۲ به ۱۶ صفحه افزایش می‌یابد. این تصمیم را هیئت مدیره روزنامه در جلسه روز دوشنبه ۸ مهرماه گرفت. سردبیر، آقای منوچهر نیک‌پی، گفت: «خوانندگان ما سال‌ها گلایه کردند که اخبار جا می‌ماند. حالا جا کم نیست.» تیراژ روزنامه ۱۲ هزار نسخه است و بیشتر در بندر صدف پخش می‌شود.

صفحه اضافه به بخش اخبار محلی اختصاص دارد. سه صفحه هم به گزارش‌های بلند اختصاص می‌یابد. یک صفحه هم به آگهی‌های بازرگانی می‌رسد. هزینه چاپ هر نسخه ۲ ریال است و روزنامه ۳ ریال فروخته می‌شود. مدیر فروش، آقای هوشنگ رادمنش، گفت: «فروش روزانه ۹۸۰ نسخه است و آگهی‌ها کافی نیست.» او پیش‌بینی کرد که تیراژ ظرف ۶ ماه به ۱۵ هزار نسخه برسد.

سردبیر گفت: «ما تصمیم گرفتیم که هر روز یک گزارش بلند درباره بازار ماهی بدهیم. این گزارش‌ها جا می‌خواهد.» او افزود که دو خبرنگار تازه استخدام شده‌اند و یک عکاس هم به تیم اضافه شده است. هزینه حقوق این نیروها ماهانه ۴۲۰ هزار ریال است. آقای رادمنش گفت: «اگر فروش ۱۰ درصد بالا برود، می‌توانیم صفحه ورزشی هم بدهیم.»

واکنش مردم مثبت بود. خانم فرشته کاویانی، معلم بازنشسته، گفت: «پدرم هر صبح ستارهٔ بندر را می‌خواند. حالا نوه‌هایم هم می‌خواهند بخوانند.» اما برخی از خوانندگان گلایه کردند که قیمت روزنامه ۱ ریال گران شده است. آقای رادمنش پاسخ داد که کاغذ وارداتی ۴۰ درصد گران شده است و چاره دیگری نبود.

روزنامه از شماره ۴۱۳ یکشنبه ۱۴ مهرماه، صفحه ورزشی را آغاز می‌کند. سردبیر گفت: «فوتبال بندر صدف سه هفته است برد ندارد و مردم حق دارند بدانند چرا.» صفحه اقتصاد هم هر پنجشنبه منتشر می‌شود. این صفحه شامل قیمت ارز، طلا و سکه است. آقای رادمنش گفت: «بازار ارز هر روز عوض می‌شود و مردم باید بدانند.» روزنامه قرار است با یک خبرنگار اقتصادی از تهران هم قرارداد ببندد.

مدیر مهمان برنامهٔ «خندهٔ بندر» گریه کرد و گفت دیگر نمی‌تواند بخندد

مدیر مهمان برنامهٔ «خندهٔ بندر» گریه کرد و گفت دیگر نمی‌تواند بخندد

بندر صدف – سه‌شنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۰: مدیر مهمان برنامهٔ «خندهٔ بندر» که سال‌ها مردم را با شوخی‌های تلخ و شیرین سرگرم کرده است، روز دوشنبه ۸ مهرماه در استودیو ۳ شبکهٔ دریا گریه کرد. این گریه نه برای یک فیلم بود و نه برای یک نقش. آقای منوچهر نیک‌پی، که بیش از ۲۰ سال است مجری برنامهٔ «خندهٔ بندر» است و میلیون‌ها بیننده او را می‌شناسند، وسط برنامه ایستاد و گفت: «من دیگر نمی‌توانم بخندم، چون هر خنده‌ام یک زخم را پوشانده است.» سالن استودیو سکوت کرد و دوربین‌ها ادامه دادند. این لحظه بیش از ۴۰ دقیقه پخش زنده از تلویزیون دریا پخش شد و بعد در شبکه‌های اجتماعی دست به دست شد.

منوچهر نیک‌پی سال ۱۳۲۹ در بندر صدف به دنیا آمد. پدرش ماهی‌فروش بود و مادرش در بازار پارچه کار می‌کرد. او در مصاحبه‌ای گفت: «من از بچگی یاد گرفتم که اگر مردم بخندند، کسی از درد من نمی‌پرسد.» برنامهٔ «خندهٔ بندر» از سال ۱۳۳۰ پخش می‌شود و در طول این سال‌ها بیش از ۱۲۰۰ قسمت ضبط کرده است. او در برنامه نقش پدر، همسایه، معلم و گاهی یک گربهٔ سخن‌گو را بازی می‌کرد. مردم او را دوست داشتند چون حرف‌هایی را می‌زد که خود مردم جرأت نداشتند بگویند، درباره گرانی، بی‌خانه‌ها، صف نان و دروغ‌های بزرگ.

دلیل گریه او به یک اتفاق برمی‌گردد که هفتهٔ گذشته رخ داد. یکی از همکاران قدیمی او، آقای بهروز صادقی، که سال‌ها در بخش تدوین کار می‌کرد، در بیمارستان بستری شد و پزشکان گفتند که او به سرطان ریه مبتلا است. صادقی ۱۸ سال است که برای برنامه فیلم‌های کوتاه می‌سازد و بسیاری از خنده‌های برنامه حاصل کار او است. منوچهر گفت: «من فکر کردم اگر من بخندم، او هم می‌خندد و حالش بهتر می‌شود. اما دیشب زنگ زد و گفت که دیگر نمی‌تواند راه برود. من فهمیدم که خنده من برای او کافی نبوده است.»

واکنش مردم به این گریه دو دسته شد. گروهی گفتند که این کار نمایشی است و مردم را دستکاری می‌کند. اما گروه دیگر گفتند که این اولین بار است که یک مجری بدون نقش و بدون فیلمنامه حرف می‌زند. در شبکه‌های اجتماعی هشتگ «#منوچهر_نیک‌پی» تا صبح سه‌شنبه ۴۲ هزار بار استفاده شد. برخی نوشتند که برنامه باید تعطیل شود تا او حال خود را بگیرد و برخی دیگر نوشتند که او حق دارد گریه کند چون سال‌ها دروغ نشنیده است.

مدیر برنامه، خانم فرشته کاویانی، گفت که برنامه تا پایان فصل پخش می‌شود اما قسمت‌های تازه ضبط نمی‌شود. او گفت: «ما به منوچهر قول دادیم که تا هر وقت خواست، جای او خالی نماند. اما او خواست که ما ادامه بدهیم، چون می‌ترسد اگر برنامه تعطیل شود، مردم فکر کنند او مرده است.» این جمله هم باعث گریه دیگر شد. شبکه دریا اعلام کرد که یک برنامهٔ یادبود ویژه برای صادقی در پایان فصل پخش خواهد شد و درآمد آن به صندوق درمان او واریز می‌شود.

شهردار بندر صدف، آقای مهندس کامران دلاور، در بیانیه‌ای گفت: «هنر مردمی باید حمایت شود و نباید فشار بیاورد که هنرمند گریه کند.» اما برخی از کارشناسان گفتند که این گریه می‌تواند الگویی برای برنامه‌های دیگر باشد که به جای خنده، درد واقعی مردم را نشان بدهند. دکتر سیمین رهنورد، استاد ارتباط جمعی در دانشگاه دریا، گفت: «این لحظه نشان داد که مردم دیگر دنبال دروغ نیستند و دنبال صداقت هستند.»

منوچهر نیک‌پی هنوز در بیمارستان است و قرار است یکشنبه ۱۴ مهرماه از او عکس برداری شود. دخترش، خانم نرگس نیک‌پی، به خبرنگاران گفت: «پدرم گریه کرد چون دلش پر بود. من هم گریه کردم چون فکر می‌کردم او دیگر نمی‌خندد. اما فهمیدم که او هنوز می‌خندد، فقط با درد هم می‌خندد.» این جمله در شبکه‌های اجتماعی به عنوان یکی از زیباترین جملات سال ثبت شد و هزاران نفر آن را برای منوچهر نیک‌پی فرستادند.

«ستارهٔ بندر» ۱۶ صفحه شد

«ستارهٔ بندر» ۱۶ صفحه شد

بندر صدف – سه‌شنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۰: «ستارهٔ بندر» از شماره ۴۱۲ به ۱۶ صفحه افزایش می‌یابد. این تصمیم را هیئت مدیره روزنامه در جلسه روز دوشنبه ۸ مهرماه گرفت. سردبیر، آقای منوچهر نیک‌پی، گفت: «خوانندگان ما سال‌ها گلایه کردند که اخبار جا می‌ماند. حالا جا کم نیست.» تیراژ روزنامه ۱۲ هزار نسخه است و بیشتر در بندر صدف پخش می‌شود. مدیر فروش، آقای هوشنگ رادمنش، گفت: «فروش روزانه ۹۸۰ نسخه است و آگهی‌ها کافی نیست.» او پیش‌بینی کرد که تیراژ ظرف ۶ ماه به ۱۵ هزار نسخه برسد.

سردبیر گفت: «ما تصمیم گرفتیم که هر روز یک گزارش بلند درباره بازار ماهی بدهیم. این گزارش‌ها جا می‌خواهد.» او افزود که دو خبرنگار تازه استخدام شده‌اند و یک عکاس هم به تیم اضافه شده است. هزینه حقوق این نیروها ماهانه ۴۲۰ هزار ریال است. آقای رادمنش گفت: «اگر فروش ۱۰ درصد بالا برود، می‌توانیم صفحه ورزشی هم بدهیم.»

واکنش مردم مثبت بود. خانم فرشته کاویانی، معلم بازنشسته، گفت: «پدرم هر صبح ستارهٔ بندر را می‌خواند. حالا نوه‌هایم هم می‌خواهند بخوانند.» اما برخی از خوانندگان گلایه کردند که قیمت روزنامه ۱ ریال گران شده است. آقای رادمنش پاسخ داد که کاغذ وارداتی ۴۰ درصد گران شده است و چاره دیگری نبود.

روزنامه از شماره ۴۱۳ یکشنبه ۱۴ مهرماه، صفحه ورزشی را آغاز می‌کند. سردبیر گفت: «فوتبال بندر صدف سه هفته است برد ندارد و مردم حق دارند بدانند چرا.» صفحه اقتصاد هم هر پنجشنبه منتشر می‌شود. این صفحه شامل قیمت ارز، طلا و سکه است. آقای رادمنش گفت: «بازار ارز هر روز عوض می‌شود و مردم باید بدانند.» روزنامه قرار است با یک خبرنگار اقتصادی از تهران هم قرارداد ببندد.

مدیر مهمان: «سال‌ها با خنده‌ام زندگی کردم، حالا می‌خواهم با گریه‌ام دعوا کنم»

مدیر مهمان: «سال‌ها با خنده‌ام زندگی کردم، حالا می‌خواهم با گریه‌ام دعوا کنم»

بندر صدف – سه‌شنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۰: مدیر مهمان برنامهٔ «خندهٔ بندر» که سال‌ها مردم را با شوخی‌های تلخ و شیرین سرگرم کرده است، روز دوشنبه ۸ مهرماه در استودیو ۳ شبکهٔ دریا گریه کرد. این گریه نه برای یک فیلم بود و نه برای یک نقش. آقای منوچهر نیک‌پی، که بیش از ۲۰ سال است مجری برنامهٔ «خندهٔ بندر» است و میلیون‌ها بیننده او را می‌شناسند، وسط برنامه ایستاد و گفت: «من دیگر نمی‌توانم بخندم، چون هر خنده‌ام یک زخم را پوشانده است.» سالن استودیو سکوت کرد و دوربین‌ها ادامه دادند. این لحظه بیش از ۴۰ دقیقه پخش زنده از تلویزیون دریا پخش شد و بعد در شبکه‌های اجتماعی دست به دست شد.

منوچهر نیک‌پی سال ۱۳۲۹ در بندر صدف به دنیا آمد. پدرش ماهی‌فروش بود و مادرش در بازار پارچه کار می‌کرد. او در مصاحبه‌ای گفت: «من از بچگی یاد گرفتم که اگر مردم بخندند، کسی از درد من نمی‌پرسد.» برنامهٔ «خندهٔ بندر» از سال ۱۳۳۰ پخش می‌شود و در طول این سال‌ها بیش از ۱۲۰۰ قسمت ضبط کرده است. او در برنامه نقش پدر، همسایه، معلم و گاهی یک گربهٔ سخن‌گو را بازی می‌کرد. مردم او را دوست داشتند چون حرف‌هایی را می‌زد که خود مردم جرأت نداشتند بگویند، درباره گرانی، بی‌خانه‌ها، صف نان و دروغ‌های بزرگ.

دلیل گریه او به یک اتفاق برمی‌گردد که هفتهٔ گذشته رخ داد. یکی از همکاران قدیمی او، آقای بهروز صادقی، که سال‌ها در بخش تدوین کار می‌کرد، در بیمارستان بستری شد و پزشکان گفتند که او به سرطان ریه مبتلا است. صادقی ۱۸ سال است که برای برنامه فیلم‌های کوتاه می‌سازد و بسیاری از خنده‌های برنامه حاصل کار او است. منوچهر گفت: «من فکر کردم اگر من بخندم، او هم می‌خندد و حالش بهتر می‌شود. اما دیشب زنگ زد و گفت که دیگر نمی‌تواند راه برود. من فهمیدم که خنده من برای او کافی نبوده است.»

واکنش مردم به این گریه دو دسته شد. گروهی گفتند که این کار نمایشی است و مردم را دستکاری می‌کند. اما گروه دیگر گفتند که این اولین بار است که یک مجری بدون نقش و بدون فیلمنامه حرف می‌زند. در شبکه‌های اجتماعی هشتگ «#منوچهر_نیک‌پی» تا صبح سه‌شنبه ۴۲ هزار بار استفاده شد. برخی نوشتند که برنامه باید تعطیل شود تا او حال خود را بگیرد و برخی دیگر نوشتند که او حق دارد گریه کند چون سال‌ها دروغ نشنیده است.

مدیر برنامه، خانم فرشته کاویانی، گفت که برنامه تا پایان فصل پخش می‌شود اما قسمت‌های تازه ضبط نمی‌شود. او گفت: «ما به منوچهر قول دادیم که تا هر وقت خواست، جای او خالی نماند. اما او خواست که ما ادامه بدهیم، چون می‌ترسد اگر برنامه تعطیل شود، مردم فکر کنند او مرده است.» این جمله هم باعث گریه دیگر شد. شبکه دریا اعلام کرد که یک برنامهٔ یادبود ویژه برای صادقی در پایان فصل پخش خواهد شد و درآمد آن به صندوق درمان او واریز می‌شود.

شهردار بندر صدف، آقای مهندس کامران دلاور، در بیانیه‌ای گفت: «هنر مردمی باید حمایت شود و نباید فشار بیاورد که هنرمند گریه کند.» اما برخی از کارشناسان گفتند که این گریه می‌تواند الگویی برای برنامه‌های دیگر باشد که به جای خنده، درد واقعی مردم را نشان بدهند. دکتر سیمین رهنورد، استاد ارتباط جمعی در دانشگاه دریا، گفت: «این لحظه نشان داد که مردم دیگر دنبال دروغ نیستند و دنبال صداقت هستند.»

منوچهر نیک‌پی هنوز در بیمارستان است و قرار است یکشنبه ۱۴ مهرماه از او عکس برداری شود. دخترش، خانم نرگس نیک‌پی، به خبرنگاران گفت: «پدرم گریه کرد چون دلش پر بود. من هم گریه کردم چون فکر می‌کردم او دیگر نمی‌خندد. اما فهمیدم که او هنوز می‌خندد، فقط با درد هم می‌خندد.» این جمله در شبکه‌های اجتماعی به عنوان یکی از زیباترین جملات سال ثبت شد و هزاران نفر آن را برای منوچهر نیک‌پی فرستادند.

«ستارهٔ بندر» ۱۶ صفحه شد

«ستارهٔ بندر» ۱۶ صفحه شد

بندر صدف – سه‌شنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۰: «ستارهٔ بندر» از شماره ۴۱۲ به ۱۶ صفحه افزایش می‌یابد. این تصمیم را هیئت مدیره روزنامه در جلسه روز دوشنبه ۸ مهرماه گرفت. سردبیر، آقای منوچهر نیک‌پی، گفت: «خوانندگان ما سال‌ها گلایه کردند که اخبار جا می‌ماند. حالا جا کم نیست.» تیراژ روزنامه ۱۲ هزار نسخه است و بیشتر در بندر صدف پخش می‌شود. مدیر فروش، آقای هوشنگ رادمنش، گفت: «فروش روزانه ۹۸۰ نسخه است و آگهی‌ها کافی نیست.» او پیش‌بینی کرد که تیراژ ظرف ۶ ماه به ۱۵ هزار نسخه برسد.

سردبیر گفت: «ما تصمیم گرفتیم که هر روز یک گزارش بلند درباره بازار ماهی بدهیم. این گزارش‌ها جا می‌خواهد.» او افزود که دو خبرنگار تازه استخدام شده‌اند و یک عکاس هم به تیم اضافه شده است. هزینه حقوق این نیروها ماهانه ۴۲۰ هزار ریال است. آقای رادمنش گفت: «اگر فروش ۱۰ درصد بالا برود، می‌توانیم صفحه ورزشی هم بدهیم.»

واکنش مردم مثبت بود. خانم فرشته کاویانی، معلم بازنشسته، گفت: «پدرم هر صبح ستارهٔ بندر را می‌خواند. حالا نوه‌هایم هم می‌خواهند بخوانند.» اما برخی از خوانندگان گلایه کردند که قیمت روزنامه ۱ ریال گران شده است. آقای رادمنش پاسخ داد که کاغذ وارداتی ۴۰ درصد گران شده است و چاره دیگری نبود.

روزنامه از شماره ۴۱۳ یکشنبه ۱۴ مهرماه، صفحه ورزشی را آغاز می‌کند. سردبیر گفت: «فوتبال بندر صدف سه هفته است برد ندارد و مردم حق دارند بدانند چرا.» صفحه اقتصاد هم هر پنجشنبه منتشر می‌شود. این صفحه شامل قیمت ارز، طلا و سکه است. آقای رادمنش گفت: «بازار ارز هر روز عوض می‌شود و مردم باید بدانند.» روزنامه قرار است با یک خبرنگار اقتصادی از تهران هم قرارداد ببندد.

قصص مصرية من «المقطم» في كانون الثاني ١٩٠٧ — الجزء الخامس

تحقيق وتقديم: د. سلوى الشرقاوي — ٤٣٠ كانون الثاني ١٩٠٧ — ٣٢ صفحة — ٥ مليمات

الحكم الذاتي لمصر: بين الأمل والخوف

«المقطم» تكتب أن الحكم الذاتي لمصر يعني أن يتولى المصريون إدارة شؤونهم بأيديهم، وأن الخديو يبقى رأس الدولة والجيش بيد الإنكليز. السؤال الذي تطرحه الصفحة: هل يكفي هذا؟ الجواب: لا، لأن الضرائب والقضاء والتعليم كلها ستبقى في يد المستشارين الأجانب. الخوف الحقيقي ليس من الحكم الذاتي، بل من أن يُسمّى باسمه ويُفرغ من مضمونه.

ترعة المحمودية: ٤٠ كيلومترًا تعيد الحياة إلى البحيرة

تقرير مفصل عن ترعة المحمودية التي تربط النيل بالإسكندرية، وكيف أعادت الحياة إلى أراضٍ كانت قاحلة. الأرقام: ٤٠ كيلومترًا، ٢٤ جسرًا، ٦٠٠ ألف فدان. الصفحة تسأل: من يستفيد؟ الجواب: كبار الملاك الذين يملكون الأراضي على الضفتين، أما الفلاح الذي حفر الترعة بيده فلا ذكر له في التقرير.

الأمطار في الإسكندرية: ٢٠ يومًا من الغيث

«المقطم» تسجل أن الإسكندرية شهدت ٢٠ يومًا ممطرًا في كانون الثاني، وأن الأمطار أحيت الحدائق وملأت الآبار. الصفحة تربط بين المطر والصحة: انخفاض الحمى، قلة الغبار، ازدهار الزراعة. لكن السؤال الأخير يبقى: هل تكفي الأمطار لسقي الأراضي الجديدة؟ الجواب: لا، وتحتاج إلى ترعة جديدة.

الصحافة العربية في مصر: ٤٠ جريدة وسؤال واحد

«المقطم» تعدّ ٤٠ جريدة عربية في مصر، وتسأل: كم منها يعيش؟ الجواب: أقل من النصف. الأسباب: قلة القراء، ضعف الإعلانات، الرقابة، وغياب التمويل. الصفحة تقارن بين صحافة تُموّل من الخارج وصحافة تُموّل من القارئ، وتفضّل الثانية رغم ضعفها.

الأمطار في الإسكندرية: ٢٠ يومًا من الغيث

«المقطم» تسجل أن الإسكندرية شهدت ٢٠ يومًا ممطرًا في كانون الثاني، وأن الأمطار أحيت الحدائق وملأت الآبار. الصفحة تربط بين المطر والصحة: انخفاض الحمى، قلة الغبار، ازدهار الزراعة. لكن السؤال الأخير يبقى: هل تكفي الأمطار لسقي الأراضي الجديدة؟ الجواب: لا، وتحتاج إلى ترعة جديدة.

الصحافة العربية في مصر: ٤٠ جريدة وسؤال واحد

«المقطم» تعدّ ٤٠ جريدة عربية في مصر، وتسأل: كم منها يعيش؟ الجواب: أقل من النصف. الأسباب: قلة القراء، ضعف الإعلانات، الرقابة، وغياب التمويل. الصفحة تقارن بين صحافة تُموّل من الخارج وصحافة تُموّل من القارئ، وتفضّل الثانية رغم ضعفها.

الحكم الذاتي لمصر: بين الأمل والخوف

«المقطم» تكتب أن الحكم الذاتي لمصر يعني أن يتولى المصريون إدارة شؤونهم بأيديهم، وأن الخديو يبقى رأس الدولة والجيش بيد الإنكليز. السؤال الذي تطرحه الصفحة: هل يكفي هذا؟ الجواب: لا، لأن الضرائب والقضاء والتعليم كلها ستبقى في يد المستشارين الأجانب. الخوف الحقيقي ليس من الحكم الذاتي، بل من أن يُسمّى باسمه ويُفرغ من مضمونه.

ترعة المحمودية: ٤٠ كيلومترًا تعيد الحياة إلى البحيرة

تقرير مفصل عن ترعة المحمودية التي تربط النيل بالإسكندرية، وكيف أعادت الحياة إلى أراضٍ كانت قاحلة. الأرقام: ٤٠ كيلومترًا، ٢٤ جسرًا، ٦٠٠ ألف فدان. الصفحة تسأل: من يستفيد؟ الجواب: كبار الملاك الذين يملكون الأراضي على الضفتين، أما الفلاح الذي حفر الترعة بيده فلا ذكر له في التقرير

ھەددەدە ئەرەشەع ھە ھەشەن

ھەر ھە ھەددەدە ھە ھەددەدە « ھەددەدە ھەر ھە »

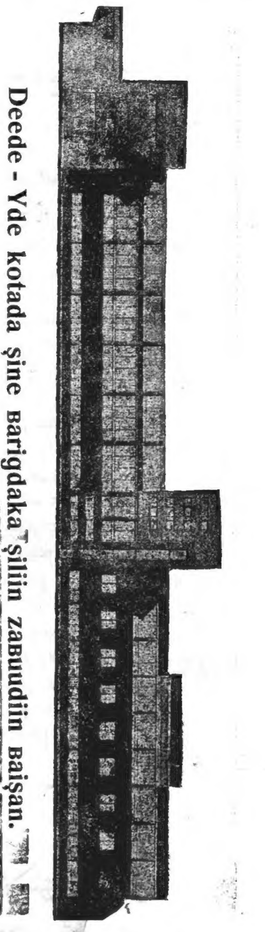

Deede - Yde kotada şine barigdaka Şiliin zabuudiin Baişan.

ھەر ھە ھەر ھەددەدە ھەشەن 1932 ھەشەن ھەددەدە ھەددەدە ھەددەدە ھەددەدە « ھەددەدە ھەددەدە ھەددەدە ھەددەدە